از شعر گفتن

سجادی، سید محمود

سودمندی یک امر مادی است‏ و لذت یک احساس معنوی. "در حقیقت نظم فقط یکی از چندین طریق ممکن برای بیان‏ "شعر"است."

واسیلی کاندینسکی منتقد نامدار روس می‏گوید:"هنرها سراپا بی‏فایده هستند." یعنی اینکه نمی‏توانند مانند دانش و علوم تجربی برای خواننده و شنونده و بیننده‏ مفاهیمی صریح و قابل درک را القاء کنند و لاجرم قادر نیستند مفید باشند.اما هرگز و هرگز این مفید نبودن به اعتبار مسایل مادی نمی‏توانند بهانه‏ای برای غیر ضروری‏ خواندن آنها به دست دهد چرا که سودمندی یک امر مادی است و لذت یک احساس‏ معنوی.

ژرژ پمپیدو رئیس جمهور اسبق و ادیب فرانسه در یکی از مقالات با ارزش خود می‏گوید:"در حقیقت نظم فقط یکی از چندین طریق ممکن برای بیان‏"شعر"است.شعر در همه جا هست یا می‏تواند باشد.همه کس یا تقریبا همه کس در برابر شعر حساس‏ است.همه چیز یا تقریبا همه چیز در معرض شعر است."

اصولا شعر برای خود شخصیتی جداگانه حتی جدای از خالق و پردازنده خود دارد. شعر برای خود حقیقتی یا وجودی مستقل است که وقتی به پایان می‏رسد حتی به شاعر خود نیز تعلق ندارد.در هنرهای دیگر قدرت و کمال آفرینش گاهی نیاز به شعر ندارد اما منظومه‏ای که شعر نباشد مرده‏تر از مرده است.تحمل‏ناپذیر است.پس شعر چیست؟ کیست که بتواند به این سؤال جواب بدهد؟روح چیست؟می‏توان در تن انسان همه‏ تجلیات حیات را دریافت،می‏توان جسم او را تشریح کرد یا همه اعضاء و جوارحش را روی‏ یک ماکت پلاستیکی شبه انسان نشان داد ولی نمی‏توان روح او را مشخص کرد که خدا هم به پیغمبر(ص)گفت:"یسئلونک عن الروح.قل الروح من امر ربی‏"شعر هم از این‏ مقوله است.از مقوله روح است.لطیفه‏ای است اثیری،غیر قابل توصیف و بسیار متوسع و متغیر و ناپذیرای قالب و فرمول و حکم کلی.می‏توان ساختمان لغات،وزن،قافیه،آهنگ، سجع،موسیقی و عناصر متشکله دیگرش را باز نمود ولی نسبت این امور به شعر مانند نسبت قلب تپنده است به روح.یعنی تجلی خیره‏کننده‏ای از گونهء وحی و ناپیداییهای‏ الوهیت.شاعر از جهان دست‏یافتنی خاک و آب و حقایق ناسوتی حیات پا فراتر نهاده و به‏ "آن‏چه اندر و هم ناید...،"پا می‏نهد.اگر شیخ بهایی آن عالم جلیل القدر مبتکر،شاعر و ریاضی‏دان در مورد مولانا می‏فرماید:

مثنوی او چو قرآن مدل‏ هادی بعضی و بعضی را مضل‏ من نمی‏گویم که آن عالی جناب‏ هست پیغمبر ولی دارد کتاب‏ مثنوی معنوی مولوی‏ هست قرآنی به لفظ پهلوی

در حقیقت ناظر بر همین شخصیت والا،ناشناخته،رمزآمیز،رفیع و پیمغبر گونه شاعر است.

گوستاوفلوبر خالق رمان مشهور"مادام بواری‏"در نامه‏ای که به‏"گئورگو دوکازون‏" نوشته می‏گوید:"...حس نمی‏کنم که برای دنیای پیش پا افتاده مادی ساخته شده باشم. برعکس ستایش من برای شاعران روز به روز افزوده می‏شود"پس وقتی ما از جهان‏ ملموس و محسوس عینی خود خارج می‏شویم لاجرم از این مفاهیم دست یافتنی یا قابل‏ دسترسی و در خور توجیه دور می‏افتیم.در این رهگذر با معقولان و جو غیر ملموس شعور انسانی مواجه شده و گویی بالکل از خاک و توده غبراء و آن‏چه در محدوده ناسوت است‏ جدا شده‏ایم.الهام در شعر شاعران،ناشی از همین سیر در جهان معقولات و ناشناخته‏های‏ و بیخودیها و شیفتگیهای غیر قابل تعریف است.

ویلیام فاکتر نویسنده آمریکایی،برنده جایزه نوبل و خالق اثر معروف‏"خشم و هیاهو" می‏گوید"سرودن یک شعر همانند ثبت تمام گفته‏های عالم بالاست‏ بر نوک سوزنی.انسان در فاصله‏ای که ناگزیر کوتاه است می‏کوشد سخنی بگوید و نقش مبهمی از زندگی ترسیم کند."البته این بدان‏ معنا نیست که شاعر از دنیای پیرامون خود،از خانه،کارخانه،کوچه‏ پس کوچه‏ها،پارکها و رگهای حیات مادی دیگر چشم بپوشد و به‏ قول فروغ فرحزاد به اتاقهای در بسته پناه ببرد.شعر محصول‏ درخشان امتزاج آسمان و زمین است و تلفیق شگفت‏انگیر لاهوت و ناسوت،ابر و خاک و آب و آسمان و اندیشه و اندوه.

شاعر گزارشگر نیست که وقایع و اتفاقات را بنویسد،مورخ نیست‏ که از جنگها و صلحها و قتلها بنگارد،دانشمند نیست که پدیده‏های‏ علمی را تشریح کند،مصلح اجتماعی نیست که روابط سالم انسانها با یکدیگر را ترویج و تعمیق نماید.ادیب نیست که در دنیای وزن و قافیه‏ و ردیف و سجع و پیوند افقی مصاریع و ارتباط عمودی ابیات و توالی‏ آنها و آرایه‏های بدیعی و اختیارات شاعری و قوالب عروضی و غیره و غیره سیر کند.او به درون خود نقب می‏زند،همچنان که بیرون را می‏نگرد.و این عالم عالم پیچیده‏ای است.مبهم است،رازآمیز است. دنیای وسیع و افسون‏زده و پرتب و تاب و شگفت‏انگیزی است.شاعر بین دنیای تو در توی درونی خود و این دنیایی که توصیفش آمد قصد گره زدن دارد لاجرم شعرش چون فضای بخارآلود،دنیای پیدا و پنهانش مبهم و غامض است.

نیما می‏گوید:"آن چیزی که عمیق است مبهم است کنه اشیاء جز ابهام چیزی نیست.جولا نگاهی که برای هنرمند هست این وسعت‏ است."

صدها کلام روزمره را به آسانی می‏فهمیم که برای ما سودمندند یا درک ما را از زندگی و یا رابطه ما را اطراف تسهیل می‏کنند ولی‏ شعر نیستند.گفتگوهای روزمره ما با یکدیگر از کلمات تشکیل‏ می‏شوند.شعر هم از کلمات به وجود می‏آید اما هیچ ارتباطی بین آنها وجود ندارد.

صدای زنگ در ما را به سوی در می‏کشاند تا آن را باز کنیم.صدای‏ زنگ تلفن ما را به طرف تلفن جذب می‏کند تا به طرفمان پاسخ دهیم. این صداها صداهایی رسا و سودمندند اما بار هنری ندارند ولی یک‏ هارمونی دلپذیر،یک ملودی،حتی یک زخمه،یک ضرباهنگ‏ موسیقی ما را به وجد می‏آورد،ما را غمگین می‏کند.درون ما را متحول می‏سازد.سود مادی هم برایمان ندارد و به دنبال معنی و مفهوم و مقصد و مرادش هم نیستیم.پس همیشه سودمندی و نیز سهل التناول بودن کلام نمی‏تواند زیبا باشد.استاد پرویز ناتل‏ خانلری که بدون شک از بنیان‏گذاران نقد ادبی جدید و علمی و نیز از شناسندگان شعر معاصر ایران هستند می‏فرمودند(نقل به مضمون): می‏توان در کاسه سر یک مجسمه زیبا که مثلا میکل آنژ آن را ساخته‏ و پرداخته آب نوشید اما او برای آب نوشیدن ما این کار را نکرده.

سودمندی با هنر ارتباط ارگانیک ندارد.ما از یک ارکستر سنفونیک،لذت می‏بریم ولی برای ما سودی در برندارد شاید هم‏ منعی و مقصود کمپوزیتور را درک نکنیم اما همان طور که گفتم از آن‏ لذت می‏بریم.چه کسی می‏تواند منکر جذابیتهای بی‏تاب‏کننده‏ سنفونی‏های اشتراوس،چایکوفسکی و آثار بتهوون و شوبرت و هندل و شومان و موتسارت و کمپوزتیورها و نوازندگان بزرگ دیگر جهانی باشد.اما این سنفونیها و این کمپوزیسیونها و این آثار چه‏ می‏گویند؟چه هدفی دارند؟چه مطلبی را بیان می‏کنند؟چه شعاری‏ می‏دهند؟چه درسی را می‏آموزانند؟فی الحقیقه هیچ.تابلوهای‏ بسیار پر ارزش نقاشان عظیم الشان عالم چون ون گوگ،گوگن، سزان،کمال الملک،را میراند و دیگران و دیگران هزاران زیبایی را در خود جا داده و به اندرون بیننده با ذوق خود منتقل می‏سازند اما هیچ‏ سودی برای آنها دربرندارد.پس مقوله سودمندی از مقوله زیبایی‏ جداست.

بسیار اتفاق می‏افتد که شعر در ورطه توضیح و تشریح منتقدان و مفسران و ادیبان و شارحان مثله می‏شود و زیباییهای خود را بالکل از دست می‏دهد.آنچه که مسلم است اندام زن زیبایی که در سالن‏ تشریح تکه پاره شود و مورد آموزش دانشجویان قرار گیرد دیگر زیبا نیست.

شاید مفید باید اما زیبا نیست.شاید بتوان با آن برخوردی عالمانه‏ کرد اما از مواجهه هنرمندانه خالی است.جوهر والایی که در ذات شعر مستتر است در همان استتار و اختفاء خود شکل می‏گیرد و زندگی‏ می‏کند.شاید بمیرد و شاید از دست ما بگریزد.ریشه گیاه در خاک‏ پنهان شده است.اگر آن را بیرون بکشیم گیاه می‏میرد.اگر بخواهیم‏ معانی و مفاهیم شعر را با برداشتهای خودمان پیدا بکنیم و آن را از پرده اختفاء و استتار و ابهام بیرون آوریم ریشه‏های آن گیاه زیبای‏ بالنده چشم‏نواز جان‏بخش را بیرون کشیده و یا آوندهای گیاهی آن‏ را پاره پاره کرده‏ایم.

ما با شعر رابطه برقرار می‏کنیم،با آن رفیق می‏شویم،از آن لذت‏ می‏بریم و آن ارتباط رفاقت‏آمیز و لذت درونی توصیف‏ناپذیر،منبعث‏ از ذات پرراز و رمز پوشیده و پنهان شعر است.

چرا همه در فکر این هستیم که دریچه‏ها را بگشاییم ببینیم آن‏ پشت چه خبر است؟باید بدانیم شعر،جدول کلمات متقاطع نیست که‏ قلم به دست گرفته و حلش کنیم.

هر راز و رمزی زیباست.هر چه در پشت هاله‏ای از ابهام و در وراء مهی از استتار و اختفاء باشد شگفت و باشکوه است.این همه شارحین‏ شعر حافظ،حافظشناسان،استادان حافظپژوه کوشیده‏اند اشعار آن‏ بزرگ‏مرد را برای ما حلاجی کنند به گمان من از این کار طرفی‏ نبسته‏اند و چیزی بر شعر حافظ نیفزوده‏اند.

البته همه ما حافظ دوستان و حافطستایان ایرانی بدون شک‏ مدیون و مرهون ادیبان و حافظپژوهان بزرگی چون علامه قزوینی، دکتر قاسم غنی،عبد الرحیم خلخالی،سید محمد قدسی شیرازی، پرتو علوی،سید محمد رضا جلالی نائینی،مسعود فرزاد،پرویز ناتل‏ خانلری،سید ابو القام انجوی شیرازی،حسین پژمان بختیاری، مرتضی مطهری،بهاء الدین خرمشاهی،خلیل خطیب رهبر و کوشندگان و پژوهندگان دیگر هستیم و بی‏شک هر یک از آنان در روشن کردن گوشه‏ای و نقطه‏ای از آسمان شعر حافظ برای‏ خوانندگان سعی فراوان داشته‏اند و من زحمات و خدمات همه این‏ عزیزان و بسیاری حافظشناسان نامشان و یادشان محفوظ است‏ قدر می‏دانم و سپاس می‏گزارم اما حرف من چیز دیگری است و آن‏ این است که شعر حافظ-حتی اگر به مفهوم و منا و استعاره ایهام و ظرائف بدیعی‏اش پی نبریم-باز زیباست،باز شعر حافظ است،باز آن‏ را با قلبمان می‏خوانیم و با جانمان درک می‏کنیم و با وجودمان-همه‏ وجودمان-از آن لذت می‏بریم.

@شعر برای خود حقیقی‏ یا وجودی مستقل است که‏ وقتی به پایان می‏رسد حتی‏ به شاعر خود نیز تعلق‏ ندارد.

@سرودن یک شعر همانند ثبت تمام گفته‏های عالم‏ بالاست بر نوک سوزنی.

@شعر محصول درخشان‏ امتزاج آسمان و زمین است و تلفیق شگفت‏انگیز لاهوت و ناسوت،ابر و خاک و آب و آسمان و اندیشه و اندوه.